

هوبرت کنوبلاخ
مبانی جامعه‌شناسی معرفت

ترجمه کرامت‌اله راسخ

www.ketab.ir



نشرنی

www.ketab.ir

سرشناسه: کنوبلاوخ، هوبرت Hubert. Knoblauch
عنوان و نام پدیدآور: میانی جامعه‌شناسی معرفت / هوبرت کنوبلاوخ؛
ترجمه کرامت‌الله راسخ
مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۵۹۱ ص.
شابک: 978-964-185-234-6
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Wissenssoziologie
یادداشت: واژه‌نامه: کتابنامه.
موضوع: شناخت (جامعه‌شناسی)
شناسه انزوده: راسخ، کرامت‌الله، ۱۳۳۳ - مترجم
رده‌بندی کنگره: BD1۷۵/ک۹ م ۲ ۱۳۹۰
رده‌بندی دیویی: ۳۰۶/۴۲
شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۵۶۲۸۲



نشرانی

مبانی جامعه‌شناسی معرفت

هوبرت کنوبلاخ

مترجم: کرامت‌الله راسخ

چاپ اول: تهران، ۱۳۹۰

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

لیتوگرافی: باختر

چاپ: غزال

ناظر چاپ: بهمن سراج

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،

به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)

بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۶ ۲۳۴ ۱۸۵ ۹۶۴ ۹۷۸

www.nashreney.com

فهرست مطالب

۹	پیشگفتار مترجم
۱۳	پیشگفتار
۱۹	مقدمه

بخش ۱

پیدایش جامعه‌شناسی معرفت

۳۵	الف: پیشاهنگامان
۳۵	۱. روشنگری، «فلاسفه» و «ایدئولوگ‌ها»
۴۶	۲. انقلاب، بازسازی و روح در تاریخ
۶۴	۳. بیگانگی، ایدئولوژی و مبارزه طبقاتی
۸۲	۴. سابق‌ها و منطق‌گریزی معرفت
۹۷	ب: جامعه‌شناسی معرفت نوین
۹۸	۱. آگاهی جمعی، تفکر پیش‌منطقی، و بازنمود اجتماعی
۱۱۰	۲. گشورگ زیمل، ماکس وبر و تاریخ‌گرایی
۱۳۳	۳. جامعه‌شناسی معرفت آلمانی
۱۷۱	۴. نظریه انتقادی
۱۸۴	۵. جامعه‌شناسی معرفت امریکایی

بخش ۲

رهیافت‌های نظری در جامعه‌شناسی معرفت معاصر

۲۰۷	الف: جامعه‌شناسی معرفت با جهت‌گیری پدیدارشناختی
۲۰۷	۱. ساخت معنادار دنیای اجتماعی
۲۲۶	۲. ساخت اجتماعی واقعیت
۲۴۶	ب: تحول ارتباطی
۲۴۷	۱. ساخت ارتباطی واقعیت
۲۶۰	۲. هرمنوتیک در علوم اجتماعی
۲۷۰	۳. نظریه‌کنش ارتباطی
۲۸۰	۴. نظریه نظام و معناشناسی
۲۹۱	۵. تحلیل چارچوب
۳۰۰	پ: ساختارگرایی و پی‌آمدها: فوکو، بوردیو و مطالعات فرهنگی
۲۹۹	۱. ساختارگرایی
۳۰۷	۲. قدرت گفتمان
۳۲۲	۳. عادت‌واره
۳۳۴	۴. مطالعات فرهنگی

بخش ۳

موضوعات امروزی جامعه‌شناسی معرفت و معرفت‌پژوهی

۳۴۵	الف: جامعه‌شناسی علم
۳۴۷	۱. جامعه‌شناسی علم نهادینه‌شده
۳۵۲	۲. الگوهای تبیینی و تحولات علم
۳۶۰	۳. برنامه «قوی» جامعه‌شناسی علم
۳۶۴	۴. فرهنگ‌های معرفتی
۳۷۳	۵. علم و جنسیت

۳۷۷	ب: جامعه اطلاعاتی و معرفتی
۳۷۹	۱. ساخت اجتماعی جامعه اطلاعاتی و معرفتی
۳۸۳	۲. رویکردهای اقتصادی
۳۸۹	۳. از نقد جامعه اطلاعاتی تا جامعه شبکه‌ای
۳۹۵	۴. جامعه معرفتی و علمی
۴۱۰	۵. مخاطره، ندانستن، و اعتماد
۴۲۱	پ: ساختار معرفت و ساختار اجتماعی: توزیع اجتماعی معرفت
۴۲۵	۱. روشنفکران، متخصصان، و حرفه‌مندان
۴۳۶	۲. آموزش و معرفت
۴۴۱	۳. محیط اجتماعی
۴۴۹	د: معرفت پژوهی در محدوده جامعه‌شناسی معرفت
۴۵۰	۱. حافظه جمعی و روحیه
۴۶۲	۲. از مقوله‌ها، چارچوب‌ها و بازنمودها
۴۶۲	سهم جامعه‌شناسی معرفت در انسان‌شناسی شناختی
۴۶۲	روان‌شناسی اجتماعی، بازار پژوهی و آئین سخنوری
۴۸۴	۳. رسانه‌ها، معرفت، و مصورسازی
۴۹۷	۴. مدیریت معرفت
۵۰۷	پایان کار: جامعه‌شناسی معرفت و معرفت‌پژوهی
۵۲۷	فرهنگ وازگان
۵۳۹	واژه‌نامه
۵۶۷	کتاب‌نامه

پیشگفتار مترجم

هوبرت کنوبلاخ، شاگرد توماس لاکمن و ادامه‌دهنده راه اوست. این دو در کنار پیتر برگر و بسیاری دیگر، پیروان نظریه ساخت واقعیت اجتماعی هستند. این رویکرد نظری در برابر اثبات‌گرایی شکل گرفت، بالید، و بالیدن آن بی دلیل نبود:

□ نخست آن‌که به نظر می‌آید اثبات‌گرایی چه در قالب توجیه‌گر (کارکردگرایی) و چه در شمایل انقلابی و انتقادی (مارکسیسم) آن، دیگر پاسخ‌گوی مسائل عصر حاضر نباشد.

□ دوم این‌که تحول اجتماعی بزرگ در جهان، به‌ویژه در جهان غرب، به سمت فردی شدن جامعه پیش می‌رود. فردی شدن، الزامات (مزایا و معایب) ویژه خود را دارد. چه مزایا را در نظر داشته باشیم، چه معایب را، به نظر می‌آید که روند فردی شدن فرایندی اجتناب‌ناپذیر باشد. البته ما شرقی‌ها اجازه داریم که از ترس لویاتان به شیطان پناه ببریم، اما حتی شیطان نیز نمی‌تواند ما را از وسوسه‌های «غولی» در امان نگه‌دارد که هر روز سایه‌اش بر سرمان گسترده‌تر می‌شود. فردیت و حقوق فردی در برابر جماعت و حقوق جمعی در حال قد کشیدن است و به نظر نمی‌آید که راه چاره نادیده گرفتن آن باشد، بلکه چاره کار در دیدن، شناختن، و کسب معرفت از آن است. رویکرد ساخت واقعیت اجتماعی و نظریه جامعه‌شناختی منبعث از آن، یعنی ساخت‌گرایی اجتماعی، پاسخی به این

وضعیت است. این نظریه همچون برخی نظریه‌های کنش، آن قدر به روان‌شناسی نزدیک نمی‌شود که جامعه‌شناسی را فراموش کند. این رویکرد نظری درصدد تبیین روند فردی شدن در جامعه مدرن بر اثر ساخت واقعیت اجتماعی است؛ واقعیتی که مواد اولیه آن را فرد و کنش فردی در بستر فرایندهای اجتماعی فراهم می‌آورند. بنابراین، ساخت‌گرایی اجتماعی به وجود دیوار عبورناپذیری میان فرد و کنش فردی از یک سو، و جماعت و جامعه از سوی دیگر قائل نیست. اگرچه پیشش (تعارض میان فرد و جامعه) این رهیافت پرسشی قدیمی است، پاسخی که به آن می‌دهد کاملاً نو است.

□ سوم این‌که پاسخ این رویکرد به این مسئله، پاسخی ارتباطی است. ارتباط و ارتباطات، هسته اصلی جامعه‌شناسی در حال حاضر و آینده نزدیک است. کنوبلاخ شاید برجسته‌ترین پیام‌آور پیام ارتباطی، یا آن چیزی نباشد که به «تحول ارتباطی» در جامعه‌شناسی نوین شهرت یافته است، ولی بی‌شک یکی از مهم‌ترین چهره‌های این عرصه است. او در فصل آخر همین کتاب مقدماتی، نظریه معرفت، ارتباطات و فرهنگ خود را به اختصار بیان کرده است. در این نظریه، مسیر تحول جامعه‌شناسی به سمت آینده در جاده نظریه ارتباطی ترسیم شده است. در واقع، کنوبلاخ بنیان نظری مسیحی را برای بنایی فراهم می‌کند که استادش توماس لاکمن آن را ساخته بود. این تحول نظری بدون شک متأثر از دگرگونی‌های ارتباطی در چند دهه اخیر است. دگرگونی‌هایی که ابعاد آن، برای ما که در بستر آن هستیم، هنوز روشن نیست. به امید آن‌که روشنای این نظریه مثل همان نوری نباشد که در آستانه مرگ، در عمق تونلی تاریک ظاهر می‌شود. امید است که این نظریه صرفاً متأثر از دگرگونی‌ها نباشد و بر آن‌ها تأثیر هم بگذارد، چرا که مواد لازم را برای این کار در اختیار دارد.

□ چهارم این‌که منشأ نظریه ساخت‌گرایی اجتماعی، اروپا و متفکران این قاره، به‌ویژه متفکران آلمانی هستند. این نظریه ریشه در تعمق‌های نظری پدیدارشناسانه، به‌ویژه آرای هوسرل، نظریه‌های جامعه‌شناختی فرد شوترس، و دیگر متفکران حوزه پدیدارشناسی دارد. پس این نظریه بیشتر در سنت نظریه‌های کیفی در جامعه‌شناسی جای می‌گیرد تا سنت نظریه‌های کمی.

در نتیجه، این رویکرد نظری نویدی است برای تمام کسانی که نه از اثبات‌گرایی، بلکه از نگاه‌های مبتذل اثبات‌گرایانه به مسائل اجتماعی و تقلیل مسائل به رابطه‌هایی بی‌پایه بر اساس فرمول‌های آماری ناپخته شبه امریکایی، نه امریکایی، خسته شده‌اند.

و اما چند جمله نیز دربارهٔ درونمایهٔ کتاب: این کتاب از سه بخش عمدهٔ تاریخی، نظری، و پژوهشی، و یک بخش پایانی با عنوان نتیجه‌گیری تشکیل شده است. کنوبلاخ نظریهٔ خود را در همین بخش پایانی مطرح کرده است. هر یک از این بخش‌ها نیز به بخش‌هایی جزئی‌تر تقسیم می‌شوند. موضوع بخش اول پیدایش جامعه‌شناسی معرفت است. این بخش شامل دو بخش جزئی است با عنوان‌های پیشکسوتان، و جامعه‌شناسی معرفت نوین. بنابراین این بخش محتوایی تاریخی دارد. بخش دوم کتاب به نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت مربوط است. کنوبلاخ در این بخش سه حوزهٔ نظری را از یکدیگر متمایز می‌کند: جامعه‌شناسی معرفت با جهت‌گیری پدیدارشناسانه، تحول ارتباطی، و سرانجام دگرگونی‌های نظری مبتنی بر ساختارگرایی در چارچوب نظریهٔ فوکو و بوردیو. بنابراین این بخش محتوایی نظری دارد. بخش سوم کتاب به موضوع‌های امروزی جامعه‌شناسی معرفت و پژوهش‌های انجام گرفته در این حوزه اختصاص دارد. این بخش محتوایی پژوهشی دارد. کنوبلاخ در این بخش به مسائل زیر می‌پردازد: جامعه‌شناسی علم، جامعهٔ اطلاعاتی و معرفتی، ساخت معرفت و پیوند آن با ساخت جامعه، و در نهایت، پژوهش‌های معرفتی که در حاشیهٔ جامعه‌شناسی معرفت هستند. در بخش پایانی مؤلف تحول نظری خود، و همچنین مبانی جامعه‌شناسی معاصر و جامعه‌شناسی معرفت را مبتنی بر نظریهٔ ساخت اجتماعی واقعیت ترسیم می‌کند.

این کتاب به دلیل‌های گوناگون برای ما ایرانی‌ها مفید است:

- نخست این‌که شاید جزء محدود کتاب‌هایی باشد که تحول نظریهٔ جامعه‌شناسی را به‌طور مبسوط و مشروح اما از دیدگاهی غیراثبات‌گرایانه ترسیم کرده است. بنابراین این کتاب، حتی بدون توجه به موضوع اصلی آن یعنی جامعه‌شناسی معرفت، ارزشی نظری دارد.
- دوم این‌که موضوع این کتاب ارتباط میان معرفت، شناخت و به‌طور کلی فرهنگ

از یک سو، و ساختار و ساخت اجتماعی از سوی دیگر است. جامعه ایران، مانند بسیاری از جوامع مشابه، در بحران شناخت و معرفت اسیر است و اگر اندکی هوشیار باشیم یا بتوانیم هوشیار باشیم، خواهیم دید که این کتاب مواد نظری کافی را برای ساختن جامعه‌شناسی ایرانی، البته نه به معنای ایدئولوژی زده آن، در اختیار ما می‌گذارد.

□ سوم این‌که جامعه‌شناسی ایران از ضعف نظری رنج می‌برد؛ و نه تنها رنج می‌برد، بلکه به این ضعف نظری آگاه نیست و این ناآگاهی را در قالب نشریه‌های به اصطلاح «علمی- پژوهشی» به کمک وزارت علوم نهادینه کرده است. کافی است به این نشریه‌ها نگاهی بیاندازید تا با انبوهی از مقاله‌های «علمی» غیرمرتبط روبه‌رو شوید که مطالبی را با عنوان «فرضیه» تدوین کرده‌اند و با آزمون‌های آماری در صدد اثبات یک رابطه همبستگی هستند. از آن‌جا که آمار علمی با کرامت است، به کمک فرمول‌های آن می‌توان روابط یا همبستگی‌هایی میان امور یافت. این روند آن‌چنان اسیر روزمرگی و تکرار شده است که مقاله‌ای که از چند جدول و آزمون‌های آماری پیش پا افتاده بی‌بهره باشد، به ندرت در این نشریه‌ها امکان چاپ پیدا می‌کند؛ طوری که گویا نوشتن مقاله اصولاً کاری به نظریه جامعه‌شناسی ندارد بلکه مهارتی صرف است.

امید است که این کتاب در بازشدن چشم ما بر این موضوع نقش داشته باشد و دریابیم که جامعه‌شناسی علم است و آن هم علمی برای شناخت جامعه و مسائل آن. این کتاب بدون شک می‌تواند در این مسیر یاور ما باشد.

خرداد ۱۳۸۹

کرامت اله راسخ

پیشگفتار

پایداری، به هدف

بسیاری، به ژرفا

و ژرفا، به حقیقت می انجامد.

فردریش شیلر در حکمت کنفوسیوس

نیاز به کتابی مقدماتی در حوزهٔ جامعه‌شناسی معرفت سال‌هاست که احساس می‌شود. از زمانی که خودم مُدرس این درس شدم، این نیاز را بیش‌تر احساس کردم، طوری که تصمیم گرفتم آستین بالا بزنم و دست به کار نوشتن کتابی بشوم که ضمن ساده بودن، شایستهٔ عنوان «جامعه‌شناسی معرفت» نیز باشد. پرسش این بود: «وظیفهٔ این کتاب چیست؟ و خوانندگان چه انتظاری از آن دارند؟»

این کتاب، همان‌طور که ذکر شد، باید کتابی مقدماتی و پاسخ‌گویی کسی باشد که می‌خواهد بداند درونمایهٔ جامعه‌شناسی معرفت چیست؛ آن هم به زبانی که حتی برای کسانی که در جست‌وجوی دانستنی‌های عمومی در این حوزه هستند نیز ثمربخش باشد. بنابراین، نخستین چالش انتخاب مطالب بود. من برای انتخاب مطالب نخست مفاهیم، موضوعات، و منابع مهم را گردآوری کردم. در جریان گردآوری، برای پیشگیری از انبوه ساختن ادبیات موجود بحث، از واکاوی همهٔ آثار موجود در این حوزه خودداری کردم و تنها به منابعی پرداختم که فکر می‌کردم برای

فهم موضوع اهمیت دارند و در متن کتاب از آن‌ها استفاده خواهم کرد.

همان‌طور که قبلاً هم تأکید کردم این کتاب کتابی مقدماتی است و می‌خواهد کمک کار کسانی باشد که در صدد شناخت موضوع جامعه‌شناسی معرفت هستند. جامعه‌شناسی معرفت حوزه‌ای با ضعف نهادی و پژوهش‌های باقاعده است، بنابراین توصیه نمی‌شود که از این کتاب به صورت خودآموز استفاده شود. انتظار من از این کتاب این است که فرد با خواندن آن با حدود و ثغور، و همچنین با پرسش‌های بی‌پاسخ و مسائل این حوزه آشنا شود. البته نباید فراموش کرد که هدف اصلی این کتاب آشنایی با دانش موجود در این حوزه و پاسخ به این پرسش است که جامعه‌شناسی معرفت چیست. همچنین برای فهم بهتر موضوعات مطروحه در این کتاب از مجموعه‌ای از نمودارها و تصاویر نیز استفاده کرده‌ام.

از آن‌جا که این کتاب اثری مقدماتی است، باید سهم عمده‌ای داشته باشد در مشخص کردن مقصودی که از جامعه‌شناسی معرفت داریم. بسیاری معتقدند که جامعه‌شناسی در کلیات خود چیزی جز جامعه‌شناسی معرفت نیست. برعکس، کسانی هم ادعا می‌کنند که جامعه‌شناسی معرفت تنها یکی از حوزه‌های جامعه‌شناسی است و وظیفه آن واکاوی ایدئولوژی‌ها و دیگر انواع معرفت تحریف شده است. طبیعی است که در این مورد نیز مانند موارد دیگر، هدف جست‌وجوی حقیقت است. از آن‌جا که در بسیاری از حوزه‌های گوناگون جامعه‌شناسی، معرفت و معانی ذهنی و عینی، ویژگی بنیادی جوامع انسانی تلقی می‌شوند، طبیعی است که جامعه‌شناسی معرفت به عنوان حوزه‌ای مدعی، حرف‌های زیادی برای گفتن در این عرصه داشته باشد. باید توجه داشت که در جامعه‌شناسی معرفت درباره این موضوعات دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. بنابراین خطوط فکری و قرائت‌هایی در این حوزه شکل گرفته‌اند که دارای مفاهیم، مدل‌ها و رویکردهای نظری ویژه خود هستند. جامعه‌شناسی معرفت، تعیین‌های خودش را از درون همین خطوط نظری استخراج کرده است. به منظور پی‌گیری این خطوط نظری این کتاب نیز، به ناچار، به صورتی تاریخی سامان‌دهی شده است. بازسازی تاریخی در خدمت ترسیم این خطوط نظری و در نتیجه آشنایی با آن‌ها است. یادآوری این نکته نیز لازم است که در این کتاب از حواشی صرف نظر شده است و فقط موضوعات و افراد شناخته‌شده و

برجسته بررسی شده‌اند. در حال، تلاشم این بوده که در این کتاب، تا حد امکان، خطوط اساسی و حدود جامعه‌شناسی معرفت معرفی شود. به علاوه، سعی کرده‌ام تا به اندازه کافی اهمیت هر یک از نحله‌های نظری در حوزه جامعه‌شناسی معرفت را نیز روشن کنم.

ترتیب مطالب طوری تنظیم شده است که هر دو جنبه در آن رعایت شود. یک بخش کامل به زمینه‌های تاریخی جامعه‌شناسی معرفت اختصاص داده شده است. هدف این بخش، نشان دادن مسیر حرکت است. به نظر می‌رسد می‌توان به هسته مرکزی جامعه‌شناسی معرفت رسید بدون این که لازم باشد به جنبه‌های تفسیری فلسفی آن نزدیک شد. رویکردهای نوین به شکل بسته‌های موضوعی طبقه‌بندی شده‌اند، به طوری که بازتاب جریان‌های اصلی در حوزه جامعه‌شناسی معرفت باشند. در جریان دسته‌بندی، به وابستگی‌های ملیتی متفکران توجه شده است، نه جامعه‌شناسان معرفت کلاسیک آلمانی محور بحث بوده‌اند. مکارتی شیوه نخست و اشتارک شیوه دوم را برگزیده‌اند. بلکه بیش‌تر به مشترکات نظری و موضوعی توجه شده است.

معرفت^۱ یکی از انتزاعی‌ترین مفاهیم ممکن است. هر کتابی درباره جامعه‌شناسی معرفت بخشی از این ماهیت انتزاعی را به نحوی اجتناب‌ناپذیر دربردارد. دین، بدون شک، یکی از مشخص‌ترین جلوه‌های این تجرد است که ستاً نقش بسیار مهمی در جامعه‌شناسی معرفت دارد. بنابراین هنوز هم یکی از موضوع‌های مهم این حوزه است. انگیزه من از نوشتن کتابی درباره دین نیز ناشی از اهمیتی است که دین برای جامعه‌شناسی معرفت دارد. به همین دلیل در کتابی که پیش رو دارید در حاشیه موضوع اصلی بحث به دین نیز پرداخته‌ام. کسانی که به این

۱. vgl. E. Doyle McCarthy, Knowledge as Culture: the New Sociology of Knowledge, London 1996; Werner Stark, The Sociology of Knowledge. An Essay in Aid of a Deeper Understanding of the History of Ideas, London 1958.

۲. در این‌جا Wissen آلمانی معادل انگلیسی و معادل معرفت فارسی، و همچنین Wissenschaft آلمانی معادل science انگلیسی و معادل علم تجربی فارسی به کار می‌رود. -م.

موضوع علاقه دارند باید به کتاب دیگر من مراجعه کنند.^۱ نکته دیگری که یادآوری آن را در این جا لازم می‌دانم این است که هدف این کتاب مقدماتی توضیح دایرةالمعارفی تحول مفهوم معرفت نیست؛ به‌رغم این‌که معرفت از نظر اجتماعی دارای اهمیت بسیار است. هدف این کتاب، در وهله نخست، پردازش مفاهیم، مدل‌ها و رهیافت‌هایی نظری است که از نگاه جامعه‌شناختی در خدمت واکاوی معرفت هستند. پردازش این مفاهیم و مدل‌ها و رهیافت‌ها فقط به این دلیل نیست که بیش‌تر جامعه‌شناسان معرفت مرتباً از آن‌ها استفاده می‌کنند. دلیل دیگر پردازش مفاهیم، مدل‌ها، و رهیافت‌ها این است که این امور از دیدگاه روش‌شناختی و تحلیلی نیز اهمیت دارند.

به این امر آگاهم که با تحریر کتابی مقدماتی در حوزه جامعه‌شناسی معرفت در حال کنشی هستم که بازتاب علاقه خودم است. بنابراین من نیز در تولید جزم نظری درباره مفهوم معرفت سهیم شده‌ام. اعتراف می‌کنم که من تعریف خودم را از معرفت در اختیار شما می‌گذارم. من هوادار نظریه ساخت واقعیت اجتماعی هستم. من که یک ساخت‌گرای اجتماعی‌ام تردید ندارم که تعریفی که جامعه‌شناسی معرفت دانشگاهی از معرفت به‌دست می‌دهد به درد تمام کسانی می‌خورد که درصدد کسب اطلاع درباره جامعه‌شناسی معرفت‌اند. درست است که واقعیت در حال تغییر است و ما همواره درصدد پردازش آن هستیم، اما دنیا هر روز کشف نمی‌شود. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که صندلی، خودرو، دانشگاه، و حتی جامعه‌شناسی معرفت در آن وجود دارد؛ چیزی که در پشت این آخری پنهان است، موضوع این کتاب را تشکیل می‌دهد.

این فرض که اثر را یک نفر تولید می‌کند خیالی خیرخواهانه است که من نیز با میل آن را می‌پذیرم. اما همیشه باید در نظر داشت که فقط کسی که نام او روی جلد کتاب نوشته می‌شود، خالق اثر نیست، بلکه دست‌های بسیاری در کارند تا اثری خلق شود. پایان کار این کتاب را در وهله اول مدیونم به همسر؛ کسی که چشم مرا به

1. Knoblauch, Hubert, 1999: Religionssoziologie, Berlin u. New York.

2. Sozialkonstruktivist

روی منابع بسیاری باز کرد. از خیرخواهی دلیلیا^۱ و اورس^۲ نیز برخوردار بوده‌ام. آن‌ها بارها مرا از نوشتن باز می‌داشتند تا ببینیم که زندگی زیبا و دلچسب است. سپاس من از برنت اشتلتر^۳ فقط به خاطر نگاه متفاوت و تیز او نیست، بلکه ویژگی متن را نیز به او مدیونم. از سونیا روتلندر^۴، همکار مؤسسه او. وی. کا.^۵ و همچنین از نیکو تسربیان^۶ برای تصحیح متن و پیشنهادهای شان سپاسگزارم. دانشجویانم در دانشگاه فنی برلین و همچنین مدرسه عالی سن گالن^۷ بصیرت‌های جالبی به من دادند. الیا سروبار^۸ اطلاعات زیادی دربارهٔ شلر^۹ و شوتس^{۱۰} در اختیار من گذاشت. همچنین به جامعه‌شناس معرفت، شادروان رونالد هیتسلر^{۱۱} نیز بسیار مدیونم. اما این اثر، بیش از هر کس دیگری، زیر سایهٔ مردی خلق شد که دست مرا گرفت و به میدان جامعه‌شناسی معرفت آورد: توماس لاکمن.

برلین، ژوئن ۲۰۰۵

1. Detia

3. Bernt Schnettler

5. UVK

7. Sankt Gallen

9. Scheler

11. Ronald Hitzlers

2. Urs

4. Sonja Rothländer

6. Nico Zerbian

8. Ilja Srubar

10. Schütz

مقدمه

در فرهنگ‌های لغت، معرفت چیزی است، که «آموخته»، «شناخته»، «تجربه» یا «در حافظه حفظ» می‌شود. ریشه لغوی «معرفت»^۱ به «ویزر»^۲ برمی‌گردد که به آرزوی رؤیت، مشاهده و دیدن اشاره دارد. منشأ لغوی این مفاهیم نیز مفهوم «ودا»^۳ در زبان هند باستان است به معنای دانستن و شناختن. مفهوم معرفت از قرن شانزدهم به «شناخت یا شناخت ذهنی از راه تفحص و تجربه» اطلاق شد. در تعبیرهای لغوی مفهوم شناخت^۴ با مفهوم معرفت نزدیک و همسایه است. در زبان آلمانی این دو مفهوم به این ترتیب از یکدیگر متمایز می‌شوند که «معرفت» دانستنی انفعالی است که انسان «واجد» آن است، و «شناخت» معرفتِ فعالی است که انسان آن را «به کار» می‌برد. به عبارتی دیگر، شناخت، از دیدگاه معناشناسی، چیزی است که تحت تأثیر عوامل بیرونی حاصل می‌شود، درحالی‌که معرفت باید کسب شود این دو مفهوم در بسیاری از زبان‌ها به یکدیگر نزدیک هستند. در زبان انگلیسی، هر دو مفهوم از دیدگاه معناشناختی در مفهوم «نالچ»^۵ یکی می‌شوند. در زبان‌های رومیایی مشتق از زبان‌های لاتینی (فرانسوی، ایتالیایی و غیره) مفهوم‌هایی که به معرفت^۶ اشاره دارند

1. Wissen

3. veda

5. knowledge

2. Visere

4. Erkenntnis

6. connaissance, conoscenza

با مفهوم‌هایی همسایه‌اند که مضمون توانایی^۱ دارند. «معرفت»، در زبان آلمانی، در همسایگی مفهوم‌های دیگری مانند تجربه، عقیده، منظور، تصویر ذهنی و تصور است که همگی بیانگر شکل‌های دیگر فعالیت‌های ذهنی هستند. در کنار معرفت، مفهوم‌هایی هستند که بیش‌تر به «شکل‌ها» یا «رسانه‌های» معرفت اشاره دارند؛ البته برخی معتقدند که این مفهوم‌ها را نباید همسنگ معرفت دقیق و منطقی دانست. مفاهیم دیگری هم مثل احساس، عاطفه و وضعیت‌های روانی، در مدارهایی دورتر از محور مفهوم معرفت قرار می‌گیرند.

فلسفه از مدعی‌های قدیمی و محترم معرفت است. معرفت و شناخت از موضوع‌های مهم فلسفه‌اند؛ اگر چه نگاه فلسفه و علم به این دو مقوله کاملاً متفاوت است. برخی به دو مدل اصلی اعتقاد دارند: مدل تجسمی^۲ و مدل گزاره‌ای^۳ یا مدل اسمی^۴. بر اساس مدل تجسمی، معرفت تصویر (ذهنی) دقیق شیء، موضوع آن است. بر اساس مدل گزاره‌ای یا اسمی، معرفت گزاره‌ای حقیقی است. از رواقیان گرفته تا کانت و ایده‌آلیست‌ها را می‌توان در ردیف افرادی دانست که به توضیح نخست اعتقاد دارند. مفهوم‌هایی مانند ادراک^۵ و یادآوری^۶ از مفاهیم ناب این نحله فلسفی‌اند. ارسطو و لایبتیس در کنار بسیاری دیگر به مدل دوم معتقدند. قضایای علمی مصداق بارز این جریان هستند. طبیعی است که در کنار این مدل‌ها می‌توان از شیوه‌های توضیحی بی‌شمار دیگری هم نام برد. ایده‌آلیستی، حس‌گرایانه^۷، ماتریالیستی و غیره. تنوع نظریه‌های شناخت بیانگر اهمیت موضوع است به طوری که می‌توان ادعا کرد نظریه شناخت یکی از ستون‌های اصلی فلسفه است.

از ژرف‌اندیشی‌های فلسفی می‌توان دریافت که جامعه‌شناسی معرفت در بررسی مسائل شیوه‌ای خاص و مخصوص خود دارد. از دیدگاه نظریه‌های قدیمی، شناخت روندی است بین فرد و موضوع شناخت که در هنگام شناخت همواره در جریان است. بنابراین، شناخت روندی تک‌نفره است که میان فرد شناسنده و موضوع

1. savoir, sapere

2. ikonisches Modell

3. propositionales Modell

4. nominalistisches Modell

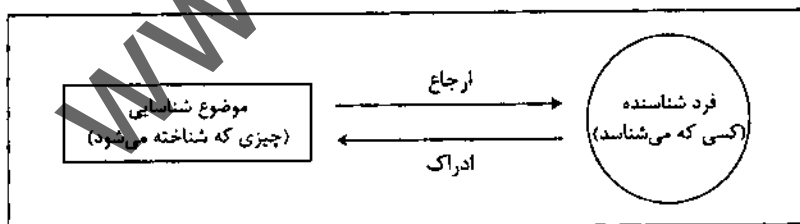
5. Wahrnehmung

6. Erinnerung

7. sensualistisch

شناسایی در جریان است. این امر را می‌توان با استفاده از نمودار زیر وضوح بیشتری بخشید. همان‌طور که در مورد نظریه شناخت معمول است، این نمودار نیز دارای جنبه کاملاً استعاری است. خلاصه آن‌که ما با دو جهت‌گیری عمده در حوزه شناخت روبه‌رو هستیم: نخست، درک موضوع شناسایی توسط فردی که در حال شناختن است؛ و دوم، ارجاع فرد شناسنده به موضوع شناسایی. صرف‌نظر از این‌که شناخت را عمل فعال فرد شناسنده تصور کنیم یا اثرپذیری منفعل شناسنده از محرک‌ها، هر حال شناخت با رابطه دوگانه میان موضوع شناسایی و فرد شناسنده مشخص می‌شود.

نگاه جامعه‌شناسی معرفت به شناخت با نگاهی که نظریه شناخت^۱ به شناخت دارد کاملاً متفاوت است. جامعه‌شناسی معرفت معتقد است که فرد شناسنده در پیوندی اجتماعی و آگاهانه، درگیر روند شناخت و ارتباط با موضوع شناسایی می‌شود. بنابراین نظریه شناخت جامعه‌شناختی نظریه‌ای متفاوت از نظریه شناخت است. به کمک نقد کانت شاید بتوان موضع نظری شناخت جامعه‌شناختی را با وضوح بیشتری توضیح داد. در پس این پرسش کانت که «چگونه معرفت واقعی ممکن است؟» یک پرسش اصیل جامعه‌شناختی پنهان است: «چگونه ممکن است فردی چیزی را تجربه کند که تنها تجربه او نیست، بلکه تجربه هر کس دیگری نیز می‌تواند باشد.»^۲ به عبارت دیگر، معرفت و شناخت رویدادی فردی نیستند، بلکه



نمودار ۱ رابطه میان فرد شناسنده و موضوع شناسایی

1. Erkenntnistheorie

2. vgl. Max Adler, Marxismus und Kantischer Kritizismus, in: Archiv für die Geschichte des Sozialismus, 1925.

واقعۀ ای اجتماعی هستند. خواندن و نوشتن به همان میزان گفتن و شنیدن فعالیتی اجتماعی است. بنابراین نظریۀ شناخت همواره نظریۀ ای اجتماعی است.^۱

جامعه‌جویی^۱ معرفت و شناخت، فرضیۀ اصلی جامعه‌شناسی معرفت است. این حکم را نه تنها در مورد معرفت، بلکه در مورد فلسفه و نظریۀ شناخت نیز می‌توان بیان کرد. فرض جامعه‌شناسی معرفت این است که فلسفه در پیوند با جامعه است. علاقه جامعه‌شناسی معرفت به این موضوع سابقه‌ای طولانی دارد. جامعه‌شناسان قدیمی‌تر معرفت به جنبۀ جامعه‌جویی فلسفه علاقه داشتند و فلسفه را در پیوند با فرهنگ‌های ملی و ویژگی‌های تفکری در دورانی معین می‌دیدند. مثلاً می‌توان به گرایش فیلسوفان آلمانی به متافیزیک اشاره کرد که با ویژگی‌های خاص آن‌ها پیوند دارد. دلیل اجتماعی‌ای که برای این گرایش ارائه می‌شود وضعیت متمایز آنان و قرار گرفتن فیلسوفان در ردیف کارمندان و کارمندی‌های آن‌هاست. کارمندان در آلمان عصر فئودالی قشری ممتاز و صاحب امتیاز بودند. دلیل دیگری که برای گرایش فیلسوفان آلمانی به متافیزیک آورده می‌شود این است که آن‌ها نمی‌توانستند به طبقۀ بورژوازی اتکا کنند. طبقۀ متوسط و بورژوازی آلمان از نظر سیاسی مستقل نبود و در جریان ملت‌سازی، متحد اشراف بود. آن بخش از فیلسوفان آلمانی هم که با طبقۀ متوسط ارتباط داشتند تحت تأثیر طبقۀ متوسط پروتستان و تا حدودی کلیسای این مذهب بودند.

بر خلاف آلمان، فیلسوفان در انگلستان با بورژوازی یا طبقۀ شهروند تاجر و مولد پیوند نزدیک داشتند و همین دلیل گرایش آنان به تجربه‌گرایی و واقع‌گرایی به حساب می‌آید. عده‌ای دیگر از جامعه‌شناسان معرفت تا آن‌جا پیش می‌روند که ادعا می‌کنند جهت‌گیری عمل‌گرایان در فلسفۀ امریکایی ناشی از نظارت تجار امریکایی

۱. در فلسفه نیز به مسئله جامعه‌جویی علم تحت عنوان «شناخت‌شناسی اجتماعی» توجه می‌شود، اما به دریافت‌های ویژه جامعه‌شناسی معرفت از مقولۀ جامعه‌جویی چندان توجه نمی‌شود.

vgl. Dazu Frederick F. Schmitt (Hg.), *Socializing Epistemology. The Social Dimensions of Knowledge*, Boston u. London 1994.

در قرن نوزدهم بر دانشگاه‌های این سرزمین است. گرایش این گروه اجتماعی به معرفت عملی و کاربردی در فلسفه بازتاب یافت، به طوری که رهیافت انسان فعال، هسته مرکزی فلسفه عمل‌گرایانه امریکایی شد و بازتاب آن را می‌توان در این شعار دید: واقعیت آن چیزی است که در عمل مفید باشد.^۱

موضوع پیوند میان شناخت فلسفی و جامعه‌جویی هنوز یکی از موضوع‌های جامعه‌شناسی معرفت باقی مانده است. به عنوان مثال، می‌توان به کتاب کالینز به نام جامعه‌شناسی فلاسفه اشاره کرد.^۲ کالینز مکتب‌های فلسفی، جنبش‌ها، و وضعیت محیط‌های کوناگون را واکاوی کرد: از یونان باستان گرفته تا هند باستان، از حلقه وین تا جنبش بیدارشناسی در قرن بیستم. جهت‌گیری نظری کالینز بر پایه مبانی نظری جامعه‌شناسی معرفت است و این جهت‌گیری از همان آغاز آشکار است. به عقیده او تاریخ فلسفه در واقع تاریخ گروه‌های فلسفه‌پرداز است و فلسفه‌پردازی نیز پیش از هر چیز تحت تأثیر ارتباط، از جمله سخنرانی، برگزاری همایش، مباحثه، و جدال نظری است. در جریان ارتباط، ساختاری شبکه‌ای از «ستارگان»، «هسته مرکزی»، «هسته بیرونی»، «همراهان»، «تماشاچی‌ها» و «همدلان بر عمل» شکل می‌گیرد. همچنین احساس تعلق به یکدیگر از طریق تماس به وجود می‌آید؛ تماس‌هایی که می‌توانند شکل نهادی پیدا کنند. مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها، و مؤسسه‌ها از شکل‌های شناخته‌شده‌ای هستند که به صورت حرفه‌ای درآمده‌اند. علت پویایی درونی این گروه‌ها را باید در زنجیره‌ای از کنش‌های متقابل، سرمایه فرهنگی ناشی از نمادهای درون‌گروهی، و انرژی عاطفی ناشی از اجرای موفقیت‌آمیز مراسم کنش متقابل جست‌وجو کرد. گروه‌های فکری در هر عصر و دوره‌ای شبکه‌ای از روابط استاد-شاگرد و رقیب‌ها را تشکیل می‌دهند که به شکل فضای ساختارمندی از نیروها درمی‌آید. فلسفه‌پردازی در واقع در همین فضا ممکن می‌شود.

از این دیدگاه، تفکر فلسفی خروجی متفکر منفرد نیست، بلکه بیش‌تر تحت تأثیر

1. Stark, Werner, 1958: *The Sociology of Knowledge. An Essay in Aid of a Deeper Understanding of the History of Ideas*. London 1958, S. 19f.

2. Collin, Randall, 1998: *The Sociology of Philosophies. A Global Theory of Intellectual Change*, Cambridge 1998.

شبکه‌ای فکری با ساختاری درونی است که فکر را می‌سازد، آن هم در ائتلاف یا مخالفت با افکار هم‌عصران (یعنی ارتباط افقی)، یا از طریق هم‌پیمانی با اسلاف تاریخی (یعنی ارتباط عمودی). ساختار گروهی نه تنها به فکر نظم می‌دهد، بلکه موتور خلاقیت است. خلاقیت از راه تغییر در ساختار تفکر جماعت اندیشمند تولید می‌شود، آن هم از طریق دو سازوکار: رقابت و ائتلاف. رقابت و انشقاق سبب می‌شود که متفکر به ناچار ویژگی‌های خود را بهبود بخشد. برخلاف این، ائتلاف به پیدایش تفکری ترکیبی کمک می‌کند که حاصل ائتلاف فکری گروه‌های ضعیف شده و پیدایش فکرهای ترکیبی مناسب است.

طبیعی است که گروه‌های فلسفی در متن و زمینه اقتصادی، سازمانی، و سیاسی، زندگی و عمل می‌کنند. به همین دلیل این پرسش مطرح می‌شود که آیا میان ساختار و اندازه گروه با زمینه‌های آن ارتباطی هست؟ از آن‌جا که در هر دو مورد، یعنی اندازه و ساختار، سخن از مقوله جامعه‌شناختی است، کالینز با استناد به استدلال جامعه‌شناسی معرفت ادعا می‌کند که تفکر فلسفی (و در پی آن نظریه شناخت) تا اندازه زیادی به ساختار اجتماعی وابسته است، به طوری که ساختار اجتماعی تعیین‌کننده تحول تفکر فلسفی است.

دیدگاه کالینز، آن‌طور که در نگاه نخست به نظر می‌آید، به هیچ عنوان انقلابی و جدید نیست. ما در حوزه جامعه‌شناسی معرفت در آلمان شاهد کوشش‌های گوناگونی بوده‌ایم که در جریان آن‌ها تلاش شده است تا میان محتوای فلسفی، به ویژه فلسفه یونان باستان، و ساختارهای اجتماعی ارتباطی برقرار شود.^۱ معرفت، بر اساس فرضیه اصلی جامعه‌شناسی معرفت، کارکرد اجتماعی دارد به عبارت دیگر، جامعه نه تنها موضوع معرفت است، بلکه بخش سازنده آن نیز هست.

بنابراین، جامعه‌جویی معرفت یکی از موضوع‌های اصلی این کتاب است. این موضوع اگرچه دارای اهمیت بسیار است، به هیچ وجه تنها موضوع جامعه‌شناسی معرفت نیست. یکی از موضوع‌های دیگر جامعه‌شناسی معرفت که ستأ موضوع نظریه شناخت بوده است همان تمایزی است که افلاطون مطرح کرده است. یک نوع

1. Paul Ludwig Landsberg, *Wesen und Bedeutung der Platonischen Akademie. Eine erkenntnissoziologische Untersuchung*, Bonn 1923.

از معرفت دارای طبیعت زبانی است. نوعی دیگر، برخلاف این، مستقیم و بی‌واسطه است؛ یعنی نوعی شناخت است که انسان نیازی ندارد تا از طریق «بی‌راهه» صورت‌بندی‌های زبانی به آن برسد. برای افلاطون تمایز میان معرفت و عقیده^۱ دارای اهمیت محوری است. عقیده هرگز به ادراک ارجاع نمی‌دهد، بلکه به آن چیزی راجع است که درک می‌شود (مُدْرَک). این چیز تغییرپذیر و دوگانه است، به این معنا که درست یا نادرست است. عقیده به معرفت منجر نمی‌شود. رابطه معرفت با عقیده مانند رابطه تجربه شاهد و شهادت است. معرفت با ویژگی تجربی و قابل درک بودن در برابر عقیده قرار می‌گیرد.^۲ جامعه‌شناسی معرفت، تعبیری دیگر از ارتباط میان عقیده و معرفت دارد. جامعه‌شناسی معرفت عقیده را در معنای افلاطونی آن، یعنی «دوکسا»^۳، یا عقل سلیم^۴، زایده معرفت و شناخت^۵ نمی‌داند. برعکس، بسیاری از جامعه‌شناسان معرفت عقاید را موضوع اصلی جامعه‌شناسی معرفت می‌دانند و حتی گروهی معتقدند که معرفت چیزی جز عقیده نیست.^۶ اگر بخواهیم به گروهی که هوادار این دیدگاه هستند عنوانی بدهیم، آن‌ها را باید هوادار معرفت انتقادی در حوزه جامعه‌شناسی به حساب آوریم. لاندی‌گرایی شناخت‌شناختی^۷ دیدگاهی افراطی‌تر است. اگر از نحله اثبات‌گرایی در حوزه جامعه‌شناسی معرفت صرف‌نظر کنیم (هواداران «جامعه معرفتی»)، در عرصه جامعه‌شناسی معرفت به ندرت گروهی دیگر را می‌توان پیدا کرد که معرفت را تا سطح معرفت «واقعی» تقلیل دهند. پرسش اصلی جامعه‌شناسی معرفت همیشه این بوده که چه کسی چه معرفتی را واقعی می‌داند. برای جامعه‌شناسی معرفت، واقعیت اعتباری است و اعتبار هم دارای ماهیت اجتماعی است.

جدال نظری و مباحثه از همین‌جا، یعنی اجتماعی بودن اعتبار معرفت، شروع

1. Meinung

2. Wolfgang Wieland, *Platon und die Formen des Wissens*, Göttingen, 1982.

3. Doxa

4. sensus communis

5. episteme

6. vgl. Dazu James T. Borker und Richard F. Curis, *A Sociology of Belief*, New York 1975.

7. epistemologischer Agnostizismus

اول این‌که معرفت چگونه و تا چه اندازه دارای ویژگی اجتماعی (جامعه‌جویی) است؟ دوم این‌که آیا ویژگی اجتماعی یا جامعه‌جویی معرفت دارای خصلت تعیین‌شدگی است؟ یعنی آیا جامعه تعیین‌کننده معرفت است یا ارتباط جامعه و معرفت از نوع ارتباط همبستگی یا از نوع ارتباط سازگار است؟ و سوم این‌که تا چه میزان آن چیزی که معرفت خوانده می‌شود معرفت است و عقیده نیست؟ البته پرسش‌های مطرح‌شده در حوزه جامعه‌شناسی معرفت به همین چند پرسش اصلی محدود نمی‌شوند. به‌عنوان مثال، یکی از پرسش‌های دیگر این است که چه تمایزی است میان معرفت «ضمنی»، «آشکار» و «تحریف‌شده»؟ آیا موضوع در این‌جا معرفت یا معلوماتی است که منشأ فرهنگی دارد و ریشه‌اش در زبان است و بازتابش را می‌توان در سنت یا نهادها دید - یعنی همان چیزی که ما از آن با عنوان «الگوهای تبیینی» (پارادایم) علم یا حوزه اجتماعی تفکر نام می‌بریم - یا منظور معرفتی است که منشأ آن را باید در فواید و ذه‌نیت او یافت، مانند معرفت «ضمنی» یا معرفت در زیست‌جهان^۱. پرسش دیگر، تمایزی است که پارمنیدس میان معرفت «درست» و «نادرست» قائل می‌شود. این هم تمایزی است که به تعریفی دیگری از معرفت می‌انجامد. بسیاری بر این نظر هستند که این تمایز همان تمایزی است که افلاطون میان معرفت و عقیده قائل شده است. همچنان می‌توان آن را اختلاط جنبه جامعه‌جویی و فردیت معرفت دانست: معرفت فردی دارای ویژگی چشم‌اندازی است، اما بین‌الذهانی نیست. در عوض، همین جنبه اجتماعی - آن‌طور که درباره قدرت صادق است - می‌تواند اساس اعتبار «واقعی‌بودن» آن باشد. تمایز دیگر را می‌توان بین معرفت مصوب (معرفتی که جامعه آن را تصویب کرده است) و معرفت غیرمصوب (معرفتی که جامعه آن را تصویب نکرده است)، یا میان معرفت تجربی کسب‌شده از راه ذهن و معرفتی برقرار کرده که به‌صورت اجتماعی و از طریق دیگران کسب می‌شود و گاهی نیز به‌صورت ایدئولوژی ظاهر می‌شود. به‌علاوه، تمایز میان معرفت درست و نادرست را گاهی نیز می‌تواند به‌صورت تمایز میان معرفت مفید یا کارکردی و معرفت بی‌ثمر یا غیرکارکردی فهمیده شود.

فهرست این تمایزها طولانی است. در هر حال، تمام این بُعدهای گوناگون را می‌توان حول سه محور جمع‌بندی کرد. این سه محور، سه مقوله یا ویژگی دوگانه معرفت است: جامعه‌جویی در مقابل فردیت^۱، عقیده در مقابل معرفت^۲، ارتباط از نوع همبستگی در مقابل ارتباط از نوع سازگاری^۳. به عبارت دیگر، این‌ها همان محورهایی هستند که جامعه‌شناسی حول آن‌ها تکامل یافته است و اگر بخواهیم دقیق‌تر آن‌ها را درک کرده باشیم، باید بگوییم که این سه محور، محورهای تعیین‌کننده جامعه‌شناسی معرفت هستند: اگر بخواهیم این سه محور را به صورت هندسی نمایش دهیم، جامعه‌جویی در مقابل فردیت، محور طوارق؛ تفاوت میان معرفت و شناخت، محور عرضی؛ و تفاوت میان ارتباط همبستگی و ارتباط سازگار، محور تقارن را تشکیل می‌دهند. این سه محور فضایی سه بُعدی را می‌سازند که ما در این کتاب در صدد توضیح آن هستیم.

اجازه بدهید به‌طور خلاصه به ساختار استدلالی کتاب نیز بپردازیم. ما با مقدمه‌ای تاریخی شروع می‌کنیم که، مثل کتاب‌های جامعه‌شناسی، هدف از طرح آن رسیدن به هسته تحولات اخیر در حوزه مورد نظر است.^۴ یکی از ویژگی‌های بنیادی دوران مدرن، در مراحل اولیه خود، جدا شدن دین از علم است. در این مرحله، مفهوم رقت‌انگیزی از شناخت در کنار مفهوم در حال ظهور ایدئولوژی (که با مفهوم دین پیوند بسیار نزدیکی داشت) قرار گرفت. این مفهوم از شناخت همواره این پرسش را مطرح می‌کرد که معرفت غیرعلمی، منافع چه کسی را تأمین می‌کند (cui bono)؟ در مرحله بعد، مفهوم طبیعت از مفهوم تاریخ جدا شد؛ در این مرحله مفهوم تاریخی به‌عنوان مفهومی انسان‌ساخته افشا شد. واقعیت انسان‌ساخته،

1. Sozialität-Individualität

2. Doxa-Episteme

3. Integration-Korrelation

۴. به نظر من، میثائل مویزر و رایتهولت زاگمان طرح دقیقی از تحول جامعه‌شناسی معرفت به‌دست داده‌اند.

Meuser, Michael/Sackmann, Reinhold, 1992: Zur Einführung Deutungsmusteransatz und empirische Soziologie. in: dies (Hg.), Analyse sozialer Deutungsmuster. Beiträge zur empirischen Wissenssoziologie, Pflaffenweiler. S. 9-37.

موضوع علم در حال ظهور جامعه‌شناسی (به‌عنوان نتیجه تمایزها) شد که در صدق شناخت چگونگی رابطه میان واقعیت انسان‌ساخته و فهم انسان بود. در آغاز قرن بیستم، ما شاهد شکاف بزرگ، انشقاق ایدئولوژیک (نامی که بعدها به آن داده شد) و تکثرگرایی فرهنگی جامعه هستیم؛ رویدادهایی که شرایط را برای شکوفایی جامعه‌شناسی معرفت، در معنای محدود آن، فراهم کردند. با این تحولات به مرحله سوم، یعنی مرحله جامعه‌شناسی معرفت ساخت‌گرا^۱ می‌رسیم که به نهادهای اجتماعی به‌عنوان «کنش چیز شده»^۲، و به‌عنوان «معرفت عینی شده»^۳ نگاه می‌کند. نظریه اصلی در این مرحله، یعنی «نظریه ساخت اجتماعی»^۴، نه تنها پی‌آمد موج دوم، بلکه نقطه عطفی واقعی در تاریخ جامعه‌شناسی معرفت است. در این مرحله است که ما شاهد چشم‌اندازی سازگار از معرفت هستیم که لزوماً بار ایدئولوژیک ندارد و شرایطی فراهم می‌کند تا به بررسی نقش معرفت در جامعه بپردازیم.

در بخش دوم کتاب به نظریه‌های از نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت می‌پردازیم که گاهی موازی و گاهی در پی یکدیگر تکامل یافته‌اند. به‌رغم تنوع این نظریه‌ها، آن‌ها را می‌توان از منظر چند جهت‌گیری عمده تقسیم کرد. جامعه‌شناسی معرفت در حوزه آلمانی‌زبان و تا حدودی در کشورهای انگلوساکسون دارای جهت‌گیری ارتباطی است. این تحول در پیوند با چیزی است که از آن به‌عنوان «تحول زبانی»^۵ نام برده می‌شود. تحولی نظری که بر اساس آن، شکل‌های زبانی، روندهای ارتباطی، و کنش، نقش بنیادی را در شکل‌گیری تفکر انسان بازی می‌کنند. همان‌طور که دیدیم، سنت پدیدارشناسی شوتس نیز در این تحول نقشی اساسی داشت، اگرچه اغلب از ویتگنشتاین و آستین به‌عنوان پدیدآورندگان آن نام برده می‌شود. جامعه‌شناسان معرفت فرانسوی نیز به زبان اهمیت ویژه‌ای می‌دهند، اما در مسیری دیگر. نظریه‌های تعیین‌کننده در این‌جا نظریه‌های سوسور و لوی اشتروس و همچنین تعبیر علوم اجتماعی از ساختارگرایی است. نظریه‌های فوکو و بوردیو را نمی‌توان بدون مطالعه این پیش‌زمینه‌ها فهمید. آن‌ها تحت تأثیر کارکردگرایی هستند و

1. Konstruktivistische Wissenssoziologie 2. verdinglichtes Handeln

3. vergegenständlichte Wissen

4. gesellschaftliche Konstruktion

5. linguistic turn

موضوع‌شان در برابر ساختارگرایی طوری است که از آن‌ها به‌عنوان «فراساختارگراها»^۱ نام برده می‌شود. در کشورهای انگلوساکسون به این پژوهش‌ها عنوان «مطالعات فرهنگی»^۲ داده‌اند.

فصل دوم به مبانی نظری جامعه‌شناسی معرفت اختصاص دارد، اما موضوع فصل سوم، پرسش‌ها و موضوعاتی است که جامعه‌شناسی معرفت در حال حاضر با آن‌ها سروکار دارد. از جمله این موضوع‌ها علم است که جامعه‌شناسی معرفت داعیه اعتباری بودن آن را بررسی می‌کند (بخش الف: قسمت سوم). همچنین درباره جامعه اطلاعاتی و معرفتی نیز در این قسمت بحث می‌شود (بخش ب: قسمت سوم). موضوع مهم دیگر برای جامعه‌شناسی معرفت، تقسیم اجتماعی علوم است (بخش ج: قسمت سوم). در این جا پرسش این است که آیا میان دسترسی به معرفت و ساختار ناعادلانه جامعه و نظم نابرابر نهادها ارتباطی هست؟ هدف این بخش پرداختن به کسانی است که دارای معرفت خاص یا تخصصی هستند، مانند روشنفکران، متخصصان و حرفه‌مندان و تقسیم اجتماعی معرفت در میان آن‌ها.

همان‌طور که نشان دادیم، جامعه‌شناسی معرفت به هیچ‌وجه محدود به کار کسانی نیست که حرفه‌شان جامعه‌شناسی است. بحث و جدل‌ها پیرامون جامعه معرفتی و پژوهش‌های معرفتی نشان می‌دهد که مسئله پیوند میان معرفت و جامعه موضوع جذابی برای سایر حوزه‌های علمی است. این بحث‌ها در عین حال بر بحث‌های عمومی نیز تأثیرگذار بوده‌اند. عنوان کلی این بررسی‌ها، معرفت‌پژوهی (بخش سوم: قسمت پنجم) از دیدگاه جامعه‌شناسی معرفت است. موضوعی که در این جا دارای اهمیت است بررسی آن چیزی است که حافظه جمعی نامیده می‌شود. بررسی حافظه جمعی، تنها موضوعی جامعه‌شناختی نیست، بلکه در علوم دیگر، به‌ویژه در عرصه تاریخ علم و حتی علوم مرتبط با فرهنگ، نیز واکاوی می‌شود. جامعه‌شناسی معرفت در این خصوص پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که برای شناخت پژوهی مبتنی بر انسان‌شناسی، و روان‌شناسی اجتماعی نیز مطرح هستند. پرسش دیگری که در این بخش بررسی می‌شود ظهور رسانه‌های جدید است.

1. Poststrukturalisten

2. Cultural Studies

3. kollektive Gedächtnis

پیدایش رسانه‌های نوین با این پرسش همراه است که این رسانه‌ها کدام شکل از معرفت را ترجیح می‌دهند و بر آن تأثیر می‌گذارند؟ آخرین موضوعی که در این بخش بررسی می‌شود مدیریت معرفت^۱ است که پرسش قدیمی جامعه‌شناسی معرفت را دربارهٔ کنش اقتصادی و سازمانی مطرح می‌کند.

سفر «به افق‌های دوره جامعه‌شناسی معرفت باید با نتیجه‌ای همراه باشد. بنابراین، این پرسش مطرح است که جامعه‌شناسی معرفت در آینده با چه چالش‌ها و مسئله‌هایی روبه‌رو خواهد شد. من می‌کوشم نظر خود را در این باره در پایان کتاب به بحث بگذارم.